

ستایش فارسی دهم

به نام کردگار

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک
تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

مفهوم

✦ خدا، همهٔ انسان‌ها (دانا و نادان) را از خاک آفرید. (هر دو بیت)
✦ روزی رسان بودن خدا (بیت دوم)

✦ ز صُنْعش، آدم از گِل رخ نموده
✦ آفرین جان‌آفرین پاک را
✦ بدیعی که شخص آفریند ز گِل
✦ نموده صُنْع خود در پارهٔ خاک
✦ گِل پیکرت را چهل بامداد
✦ ثنا و حمد بی‌پایان خدا را
✦ که یزدان ز ناچیز، چیز آفرید
✦ مهیا کن روزی مار و مور
✦ دادار غیب‌دان و نگه‌دار آسمان
✦ ز، وی هر لحظه صد پاسخ شنوده
✦ آنکه جان بخشید و ایمان خاک را
✦ روان را خرد بخشد و هوش و دل
✦ درونش عرش و فرش و هفت افلاک
✦ به دست خود از راه حکمت سرشت
✦ که صُنْعش در وجود آورد ما را
✦ بدان تا توانایی آرد پدید
✦ وگر چند بی‌دست‌وپایند و زور
✦ رزاق بنده‌پرور و خلاق رهنما

الهی، فضل خود را بار ما کن ز رحمت یک نظر در کار ما کن

مفهوم

✦ درخواست فضل و بخشش و لطف و رحمت الهی

✦ بر طاعت و خیر خود نباید نگریست
✦ گر گناه‌سخت بسیار است، رحمت نیز هست
✦ دیلا من ذلیل و شرمسارم
✦ به چشم مرحمت سویم نظر کن
✦ فروماندگان را به رحمت قریب
✦ نصیبی ده ز گنج خود گدا را
✦ تو امید منی اندر صراطم
✦ در رحمت و فضل او نگه باید کرد
✦ بر گناه سخت بسیارم، خداوندابخش
✦ به فضل و رحمت امیدوارم
✦ شفیع آخرت، خیرالبشر کن
✦ تضرع‌کنان را به دعوت مجیب
✦ نوایی ده، به لطف بی‌نوا را
✦ به فضل خویشتن بخشی نجاتم

زهی گویا ز تو کام و زبانم تویی هم آشکارا هم نهانم

مفهوم

♦ خداوند همه جا هست، هم آشکار و هم نهان
♦ قدرت کلام را خدا به ما داده

- | | |
|---|------------------------------------|
| ♦ در زمین و زمان و کون و مکان | همه او بین آشکار و نهان |
| ♦ دیدم گل و بوستان ها، صحرا و بیابان ها | او بود گلستان ها، صحرا همه او دیدم |
| ♦ به هرجا بنگرم کوه و در و دشت | نشان از قامت رعنا تو بینم |
| ♦ ز پیدای خود، پنهان بمانی | ز پنهانی خود یکسان بمانی |
| ♦ نهان و آشکاری تو در دل | همه جایی و بی جایی تو در دل |
| ♦ به نام خدایی که جان آفرید | سخن گفتن اندر زبان آفرید |
| ♦ به نام آنکه ما را نام بخشید | زبان را در فصاحت کام بخشید |

چو در وقت بهار آبی پدیدار حقیقت، برده برداری ز رخسار
فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش ها سازی سوی خاک
گل از شوق تو خندان در بهار است از آنش رنگ های بی شمار است

مفهوم

♦ بهار جلوه ای از خداوند است. زیبایی ها و نقش و نگارهای بهار و باز شدن گل ها نشانه او و از روی خدا و به واسطه او است.

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ♦ بهار آمد و گلزار نور باران شد | چمن ز عشق رخ یار لاله افشان شد |
| ♦ سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو | جمال یار ز گل برگ سبز تابان شد |
| ♦ در جهان هرجا که هست آرایشی | پرتو از روی جهان آرای توس |
| ♦ بهار و نسترن پیدا نماید | ز رویت جوش گل، غوغا نماید |
| ♦ نهی بر فرق نرگس، تاجی از زر | فشانی بر سر او، زابر، گوهر |
| ♦ بنقشه خرقه پوش خانقاهت | فکنده سر به بر، از شوق راحت |
| ♦ همه از شوق تو حیران برآیند | به سوی خاک تو، ریزان درآیند |